



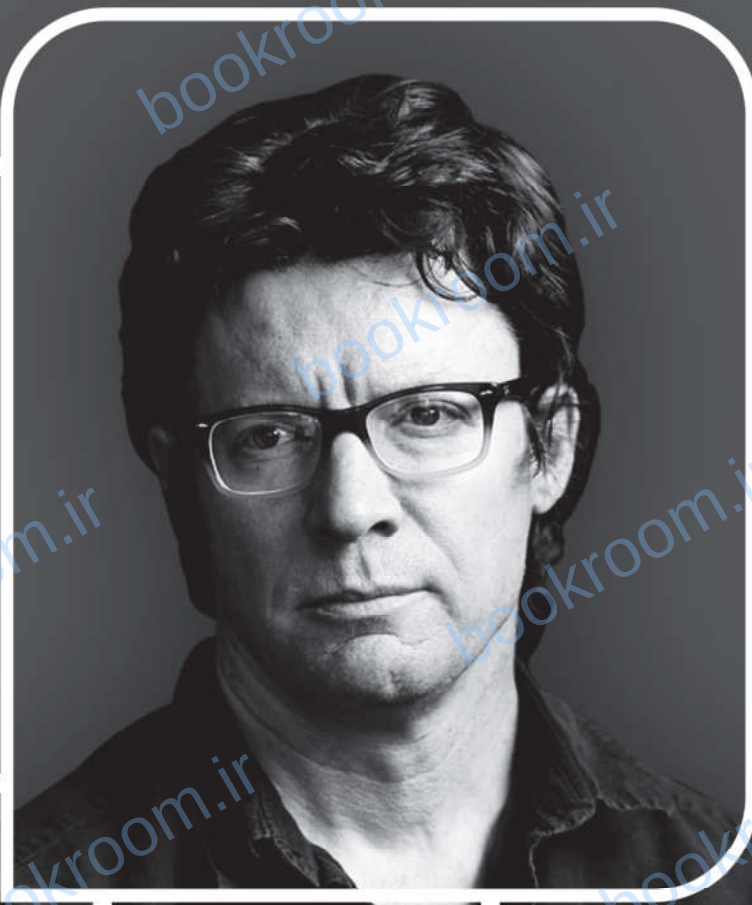
متیو بی. کرافورد

فلسوفی در تعمیرگاه

تحقیقی درباره ارزش کار

ترجمه کامل سوهانی





متیو بی. کرافورد فیلسوف و مکانیک است؛ در دانشگاه شیکاگو فلسفه سیاسی خوانده و اکنون در دانشگاه ویرجینیا مشغول تدریس و پژوهش است. کرافورد برای نشریه نیو آتلانتیس مطلب می نویسد و تعمیرگاهی نیز برای موتورهای فرسوده راه انداخته و به عنوان یک تعمیرکار هم فعالیت می کند. او تنها دو کتاب منتشر کرده است و با این حال از تحسین شده ترین نویسندگان آمریکاست. اثر دیگر او با عنوان جهان فراسوی ذهن شما: درباره فرد شدن در عصر حواس پرتی در سال ۲۰۱۵ منتشر شده است.

تقدیم به دخترانم، گروه غرق در شادی
بی، جی و جی
و با یاد گرمی پدرم
فرانک اس. کرافورد پسر

ترجمه این کتاب تقدیم به استاد بزرگوارم
دکتر مرتضی فرهادی
که عمری به «کار» اندیشید و از «کار»
گفت و «کار» کرد.

کتاب برگزیده در سال ۲۰۰۹ به انتخاب

amazon

FT

PUBLISHERS
WEEKLY

FINANCIAL
TIMES

«استادانه»

اکونومیست

«کتاب کرافورد ظرف سه روز از زمان انتشار به فهرست پرفروش‌های **نیویورک تایمز** وارد شد؛ و کمتر از سه هفته بعد، به چاپ پنجم رسید. **نیویورک تایمز** بخشی از کتاب را منتشر کرد و مخاطبانش نوشتند: «ممنون، بهترین مقاله‌ای که در ۱۳ سال گذشته خوانده‌ام»؛ «چه متن عالی و تفکربرانگیزی»؛ «نمی‌توانید تصور کنید این مقاله چقدر برایم معنادار بود. احساس می‌کنم طرز فکرم دارد کامل تغییر می‌کند»... و این طور شد که آمریکایی‌ها راهشان را پیدا کردند!».

فایننشال تایمز

«کتابی دلربا و مختصر درباره‌ی رشد و تعالی انسانی و اینکه چطور آمریکای معاصر آن را فراموش کرده است».

فرانسیس فوکویاما، نیویورک تایمز بوک ریویو

فهرست

۱۱	مقدمه مترجم
۱۳	مقدمه
۲۵	[۱] چند کلامی در باب حرفه های مفید
۲۸	رضایت مندی روانی در انجام کار دستی
۳۵	توقعات شناختی از یک کار دستی
۴۳	هنر، صنایع دستی و خط تولید
۴۸	آینده کار: آیا ما به گذشته برمی گردیم؟
۵۳	[۲] جدایی فکر از عمل
۵۴	تنزل کارهای یقه آبی
۶۰	تنزل کارهای یقه سفید
۶۳	هر آدمی آینشتاین است
۶۷	پیشه ور به عنوان رواقی
۷۱	[۳] تسلط بر اموال خویش
۷۴	موتورسیکلت به عنوان قاطر
۷۵	درباب روغن کاری: از پمپ دستی تا چراغ کودن، و فراتر از آن
۸۰	خودآیینی در مقابل عاملیت
۸۳	موتور بتی کراکر
۸۵	عاملیت جایگزین شده
۸۹	[۴] آموزش های یک دیوانه ماشین
۹۱	کارآموز نصفه نیمه
۹۵	نظریه ریسمان
۱۰۱	مربی
۱۰۷	آچارکشی به مثابه کالبد شکافی
۱۱۲	دانش شخصی
۱۱۵	روشن یا متواضعانه دیدن
۱۱۹	حماقت به مثابه یک ایدئال

۱۲۱	[۵] آموزش بیشتر یک دیوانه ماشین: از آماتور تا حرفه‌ای
۱۲۴	عتیقه‌شناس موتور
۱۲۷	شوکو موتو
۱۳۰	نوشتن صورت حساب خدمات
۱۳۳	درباره جنون، مگنا و متافیزیک
۱۴۳	[۶] تناقضات کار دفتری
۱۴۶	فهرست نویسی و چکیده‌نویسی
۱۵۴	بی‌مسئولیتهای آموزش داده‌شده
۱۵۹	میان‌پرده: فایده دانشگاه چیست؟
۱۶۵	کار گروهی
۱۷۲	کارکنان در مقابل گروه
۱۷۹	[۷] اندیشه به مثابه عمل
۱۸۳	اندر احوالات قانون اهم و چکمه‌های گل‌آلود
۱۸۶	دانش ضمنی آتش‌نشان و استاد شطرنج
۱۹۰	دانش شخصی در برابر فناوری ذهنی
۱۹۴	دفترچه راهنمای خدمات به عنوان فناوری اجتماعی
۱۹۹	[۸] کار، فراغت و درگیری با تمام وجود
۲۰۱	کارهای جاری و روزمره در یک کارگاه سرعت
۲۰۴	اجتماع
۲۱۲	با دل و جان کار کردن
۲۱۹	گفتار پایانی درباره هم‌بستگی و اتکا به خود
۲۲۰	هم‌بستگی و راه و رسم نخبه سالارانه
۲۲۵	اهمیت شکست
۲۲۷	عاملیت فردی در جهانی مشترک
۲۳۳	سپاسگزاری
۲۳۷	ضمیمه: یادداشت مترجم
۲۴۱	کار و کارآفرینی
۲۴۴	چگونه اندیشیدن
۲۵۱	پی‌نوشت‌ها
۲۷۳	نمایه

توضیحاتی که در پاورقی‌ها آمده تماماً
از آن مترجم است. همچنین در مواردی
یک کد تصویری آمده است که با
اسکن آن از طریق گوشی‌های هوشمند
می‌توانید تصاویر یا فایل‌های مرتبط با
بحث کتاب را دریافت کنید.

مقدمه مترجم

اولین بار ترجمه این کتاب را در دست دوستی فرانسوی دیدم. در سفر مشترکی که به اصفهان داشتیم، در هر فراغتی کتاب را از کوله‌اش درمی‌آورد و مشغول خواندن می‌شد، هر از چندگاهی هم، طوری که مشخص بود به مطلب بدیع و جذابی برخورده، لبخند می‌زد. وقتی از موضوع و محتوای کتاب از او سؤال کردم، پاسخ داد کتابی است درمورد «فلسفه کار». آن روزها تازه دانشجوی کارآفرینی شده بودم و این عنوان برایم بسیار جذاب بود. بعد که با احوالات نویسنده کتاب آشنا شدم، این جذابیت برایم چندین برابر شد. متیو کرافورد استاد فلسفه سیاسی دانشگاه ویرجینیا و صاحب تعمیرگاه شوکوموتو در همان شهر است. در جایی نقل‌قولی دیدم که او را یک «فیلسوف مکانیک خردمند و شوخ» توصیف کرده بود. در این کتاب، او با روایتی شخصی به سیر تطور مفهوم و ارزش کار در جامعه آمریکا می‌پردازد. کرافورد با نگاهی تیزبین و انتقادی پدیده‌های ساده و روزمره‌ای مثل ترکیب‌بندی یک پوستر تبلیغاتی، تیتراژ روزنامه، یک فروشگاه اسباب‌بازی فروشی و حتی یک سرویس بهداشتی که چاهش گرفته را مشاهده کرده و، با محوریت موضوع کار، درباره آن به فلسفه‌ورزی می‌پردازد. آنچه برای من بیش از موضوع خود کتاب، یعنی معنا و ارزش کار در زندگی انسان مدرن، جذاب بود نحوه مواجهه کرافورد به عنوان یک متفکر دانشگاهی با چنین موضوعی است.

در یادداشتی که در انتهای کتاب با عنوان «و اما ایران ما» آمده است، به طرح این موضوع پرداخته‌ام و، با استفاده از صورت‌بندی کرافورد در این کتاب، روایتی از پرسش چرایی «امتناع تفکر» در ایران امروز ارائه کرده‌ام.

این کتاب برای تمام کسانی که درباره چرایی بی‌معناشدن و ناگوارشدن کار در سبک امروزی زندگی بشر پرسش دارند مفید خواهد بود. یکی از مفاهیمی که کرافورد در این کتاب بر روی آن تأکید می‌کند رابطه میان کار معنادار و ارزش اخلاقی توجه به دیگران است. از این جهت، خواندن این کتاب را به همه کسانی که به نوعی با مقوله تربیت سروکار دارند توصیه می‌کنم، از مادرانی که علاقه‌مندند تا در آینده فرزندان واقع‌بین و متواضع داشته باشند تا معلمانی که به تربیت نسلی اخلاقی می‌اندیشند که بتوانند با کمک یکدیگر مشکلات جامعه خود را سامان بخشند.

از راهنمایی‌ها و کمک‌های پدر بزرگوارم در ترجمه این کتاب تشکر می‌کنم و نیز از دوستانی که الطاف یاریگرانه ایشان در این مسیر همراه من بود: برادر عزیزم سید کمال‌الدین دعایی و خواهر مهربانم خانم دکتر فاطمه مهربان. از دکتر شهادت‌خادم که در فهم بسیاری از مفاهیم فنی مربوط به تعمیر ماشین به من کمک کرد سپاسگزارم و از مهندس عزّالله مجاب که اگر محبت‌های بی‌دریغ و مشفقانه او در توضیح تجربیات شخصی‌اش از سال‌ها کار و زندگی در آمریکای امروز نبود، هرگز امکان نداشت بتوانم آنچه را کرافورد به تشریح آن پرداخته درک کنم.

آن‌چنان که گفته شد، کرافورد از تجربیات کاری خود، در زمینه تعمیر موتور و ماشین، برای پیشبرد مباحث فلسفی مربوط به معنای کار استفاده کرده است. برای استفاده هرچه بیشتر مخاطبین ناآشنا به این دو حوزه، تلاش کرده‌ام تا در پانویست‌ها، درمورد لغات و اصطلاحات به‌کاررفته در متن، به حد کفایت توضیحاتی اضافه کنم. تمام پانویست‌ها از آن مترجم‌اند و توضیحات نویسنده در بخش پی‌نوشت‌ها در انتهای کتاب آمده‌اند.

مقدمه

اگر کسی به دنبال ماشین آلات دست دوم خوب باشد، باید سراغ نوئل دمپسی^۱ دست دوم فروش در ریچموند ویرجینیا برود. انبار او پُر است از ماشین های تراش فلز، میزهای اهر برقی و ماشین آلات فرزکاری که همه آن ها زمانی در مدارس استفاده می شدند. سایت ای بی هم پُر است از چنین ابزارآلاتی. آن ابزارها هم ابتدا در مدارس بوده اند. بیشتر این تجهیزات حدود پانزده سال در فروشگاه های دست دوم فروشی دست به دست چرخیده اند؛ در دهه ۱۹۹۰ بود که کلاس های فنی و حرفه ای کم کم به خاطرات پیوستند و معلمان شاگردان را آماده کردند تا تبدیل به «کارورزان حوزه علم و دانش»^۲ شوند.

حذف ابزارها در طول دوره آموزش عمومی اولین گام به سمت جهالت گسترده تر نسبت به دنیای مصنوعاتی است که در آن به سر می بریم. درحقیقت، فرهنگ مهندسی ای در

1. Noel Dempsey

۲. eBay یک وب سایت مزایده اینترنتی است.

۳. knowledge workers: ظاهراً این اصطلاح را اولین بار پیتر دراگر در سال ۱۹۵۹ برای افرادی که در زمینه خلق، انتقال و به کارگیری دانش مشغول اند استفاده کرد. در فارسی، ترجمه هایی مانند کارورزان حوزه علم و دانش، کارکنان دانشی، کارگران دانشی، کارمندان دانشی و دانش ورز از این کلمه ارائه شده است.

سال‌های اخیر گسترش پیدا کرده که بسیاری از دستگاه‌های مؤثر در زندگی روزمره‌مان را از معرض دید بیرون می‌برد و هدفش «پنهان کردن کار» است. امروزه وقتی کاپوت خودرو را بلند می‌کنید (مخصوصاً خودروهای آلمانی)، با موتوری مواجه می‌شوید که صاف و براق است، چیزی شبیه به ستون سیاه مسطحی^۱ که در سکانس آغازین فیلم «۲۰۰۱: اودیسه فضایی»^۲ در میان انسان‌های نخستین ظاهر شد. در اصل، کاپوت دیگری زیر کاپوت اولی وجود دارد. چنین پنهان‌کاری بی‌سروصدایی به شکل‌های مختلف در زندگی امروز ما دیده می‌شود. بست‌هایی که قطعات را محکم کنار هم نگه می‌دارند فقط با پیچ‌گوشی‌های رمزی‌ای باز می‌شوند که راحت گیر نمی‌آیند؛ ظاهراً سازنده نمی‌خواهد از روی کنجکاوی یا عصبانیت به جان ساخته‌اش بیفتید. خوانندگان مسن‌تر به خوبی به یاد می‌آورند که تا همین اواخر کاتالوگ‌هایی برای کالاهای مکانیکی داده می‌شد که مملو از دیاگرام‌ها و طرح‌های مفهومی^۳ بود برای توضیح دقیق طرز کار محصول. آن زمان مسلم می‌دانستند که مصرف‌کنندگان به این اطلاعات نیاز دارند.

به نظر می‌رسد کاهش استفاده از ابزار حاکی از تحول در ارتباط ما با اشیای اطرافمان است: ما منفعل‌تر و وابسته‌تر شده‌ایم. درحقیقت امروزه، وقتی اشیای خودمان در دست می‌گیریم تا تعمیرشان کنیم یا چیزی بسازیم، کمتر پیش می‌آید آن حس سرزندگی و شوق گذشته را تجربه کنیم. مردم عادی وسایلی را می‌خرند که یک بار برای همیشه ساخته شده‌اند و اگر بخش کوچکی از آن مشکل پیدا کند، یا همه آن را تعویض می‌کنند یا از یک تعمیرکار متخصص می‌خواهند که آن را تعمیر کند. البته این روزها تعمیرکاران متخصص هم، زمانی که برخی از قطعات کوچک



۱. در سکانس آغازین فیلم «۲۰۰۱: اودیسه فضایی»، ساخته استنلی کوبریک، یک ستون سیاه فلزی و مسطح زندگی انسان‌های اولیه را تغییر داده و از روزمرگی و تکرار بیرون می‌آورد. این ستون، که گویا قدرت پیشرفت را به آن موجودات داده است، طی قرن‌ها، آن‌ها را تبدیل به انسان‌های امروزی می‌کند. برای دیدن این قسمت از فیلم کد روبه‌رو را اسکن کنید:

2. 2001: A Space Odyssey



۳. blown-up parts diagrams: نمونه‌ای از طرح و دیاگرام مفهومی یک کالای مکانیکی را در اینجا ببینید:

یک سیستم کارایی خود را از دست می دهند، اغلب تعویض کل سیستم را پیشنهاد می دهند و نه تعویض آن قطعه کوچک را.

در این کتاب می خواهم دربارهٔ ایدئالی بی زمان صحبت کنم که البته با احوالات امروز ما تطابق زیادی دارد. من قصد دارم درمورد لزوم مهارت در کارهای دستی و موقعیت آن در ارتباط با جهان مادی ساخته شده^۱ اطرافمان صحبت کنم. همه ما، نه از آن حیث که کارگر یا مصرف کننده باشیم، به شدت نیازمند چنین مهارت هایی هستیم. صرف توصیه به پرورش چنین مهارت هایی کافی است تا در معرض سرکوفت کسانی باشیم که به قول خودشان واقع بین اند: اقتصاددان واقع بین اشاره خواهد کرد به «هزینه فرصت»^۲ زمانی که صرف ساختن یک وسیله به جای خریدن آن می شود؛ مربی واقع بین هم خواهد گفت آموزش مشاغل مهارتی به جوانان، مشاغلی که دیگر دوره شان گذشته، نوعی بی مسئولیتی است. اما بر ماست که لحظه ای درنگ کرده و از خود پرسیم اصلاً چرا این پیش فرض ها را باید واقع بینی بدانیم. آیا این پیش فرض ها برآمده از نوع خاصی از ایدئالیسم نیستند؟ آن نوعی که جوانان را به سمت غیرواقعی ترین انواع کار سوق می دهد؟

از حوالی سال ۱۹۸۵ کم کم در نشریات آموزشی مقاله هایی چاپ شد با عناوینی چون «اوج گیری انقلاب فناوری» و «فرزندانتان را برای فناوری های بالاسطح^۳ و جهان آینده آماده کنید». البته تفکر آینده گرای آمریکایی چیز تازه ای نیست؛ آنچه جدید است پیوند آینده گرایی با پدیده ای است که می توانیم آن را «مجازی گرایی»^۴ بنامیم: چشم اندازی از آینده که به نوعی ما را از واقعیات مادی دور می کند و در یک اقتصاد اطلاعات^۵ محض شناور می سازد. البته می توان گفت چنین چیزی هم جدید است و هم خیلی جدید نیست؛ درواقع اکنون حدود پنجاه سال است که ما به سمت «جامعهٔ پساصنعتی» حرکت می کنیم. درحالی که شغل های مرتبط با تولید و ساخت و ساز سال ها است سواحل ما را به سوی سرزمین های دوردست

۱. material world: منظور نویسنده از «مادی» مفهومی در برابر معنوی نیست. هر جای این کتاب از جهان مادی یا فرهنگ مادی صحبت به میان می آید، منظور جهان اشیای قابل لمس اطرافمان و فرهنگی است که چگونگی رفتار با این اشیاء و ملموسات را مشخص می کند.

2. opportunity cost

4. virtualism

3. high-tech

5. information economy

ترک کرده‌اند، این اتفاق درمورد پیشه‌هایی^۱ که مستلزم به‌کارگیری دست هستند نیفتاده است. اگر بخواهیم طاقچه و طبقه‌ای در خانه بسازیم و یا خودرو خود را تعمیر کنیم، چینی‌ها به ما کمکی نمی‌کنند، خب چون چینی‌ها در چین هستند! همچنین آمریکای امروز با کمبود شدید کارگر، هم در ساخت‌وساز و هم در تعمیر خودرو، مواجه است. این در حالی است که تولید و پیشه‌وری مدت‌هاست که در ذهن طبقه نخبه جامعه برچسب «یقه‌آبی»^۲ خورده و فاتحه آن خوانده شده است. البته اخیراً شواهدی مبنی بر شکاف در این اجماع دیده می‌شود، مثلاً تیتز زیر با کمال تعجب در سال ۲۰۰۶ در وال استریت ژورنال دیده شد: «کارگریِ ماهرانه (دستی) یکی از چند راه مطمئن برای داشتن زندگی خوب است».

این کتاب بیشتر به تجربه ساخت و تعمیر چیزها می‌پردازد تا به علم اقتصاد به معنای عام آن. درواقع می‌خواهم به این موضوع اشاره کنم که رخت بربستن این جنس تجربیات از زندگی ما چقدر می‌تواند خطرناک باشد و این امر چگونه بر دورنمای شکوفایی کامل انسان مؤثر است. آیا استفاده از ابزار به برخی نیازهای دائمی نهاده شده در سرشت ما پاسخ می‌دهد؟ مباحث این کتاب درباره لزوم احیای مهارت‌های دستی در تضاد با برخی نظرات غالب درمورد کار و مصرف قرار دارد، بنابراین این کتاب تا حدی یک بحث وجدل فرهنگی است. منظورم این است که می‌خواهم ریشه‌ها و مفروضاتی که ما را وامی‌دارند دوری از کارهای دستی را صرفاً به عنوان امری اجتناب‌ناپذیر و حتی مطلوب بپذیریم مورد پرسش قرار داده و روشن سازم.

من در این کتاب پی‌درپی به تجربیات شخصی خودم از کار، مخصوصاً تجربه‌های اخیرم به عنوان یک تعمیرکار موتورسیکلت، ارجاع خواهم داد. وقتی می‌بینم یک موتورسیکلت، سرحال و پرقدرت، در حال ترک کردن تعمیرگاهم است، درحالی‌که چند روز پیش مثل جنازه‌ای پشت یک یدک‌کش وارد شده بود، همه خستگی از تنم بیرون می‌رود، حتی اگر تمام روز سرپا مشغول کار بوده باشم. از پشت شیشه کلاه ایمنی راننده موتور،

۱. manual trades: «پیشه‌ور»، «پیشه‌وری» و «پیشه» در این کتاب به آن دسته از کارهایی اشاره دارد که مستلزم به‌کارگیری دست هستند، مانند نجاری، برق‌کاری، تعمیر خودرو، سیم‌کشی ساختمان و ...

۲. به علت اینکه معمولاً لباس کارگران آبی بوده است و لباس کارمندان دفتری سفید، در فرهنگ آمریکایی به گروه اول یقه‌آبی‌ها و به گروه دوم یقه سفیدها می‌گویند.

لبخند رضایت را روی چهره‌ای که مدتی است سوار موتورسیکلتش نشده می‌بینم. دستی برایش تکان می‌دهم. یکی از دستانش روی گاز است و دست دیگرش روی کلاچ. می‌دانم که نمی‌تواند پاسخ دست تکان دادنم را با دست بدهد. اما می‌توانم درود و احترام او را در دورگرفتن خودبه‌خود موتور بعد از کشیدن ساسات^۱ و صدای ووم‌ووم آن بشنوم. عجب صدای لطیف و آرام‌بخشی است. مطمئنم برای او نیز چنین است. این مکالمه‌ای بی‌کلام به زبان مکانیکی است و جان کلامش این است که «کارت عالی بود پسر!».

پول‌های مچاله‌ته جیبم در تعمیرگاه موتورسیکلت در مقایسه با چک‌هایی که در شغل قبلی‌ام نقد می‌کردم حس بسیار متفاوتی دارد. پس از اخذ مدرک دکتری در رشته فلسفه سیاسی از دانشگاه شیکاگو، مدیر اجرایی «اتاق فکر» واشنگتن شدم. آن روزها همیشه واقعاً خسته بودم و، صادقانه بگویم، نمی‌توانستم هیچ دلیل منطقی‌ای برای حقوقی که می‌گرفتم پیدا کنم. این سؤال همواره در ذهنم بود که اینجا چه محصول ملموس و چه خدمت مفیدی برای کسی انجام می‌دهم. این حس بی‌فایدگی واقعاً برایم تحقیرآمیز بود. حقوق خوبی داشتم ولی درحقیقت احساس می‌کردم این حقوق نوعی جبران خسارت^۲ است. سرانجام بعد از پنج ماه این کار را کنار گذاشتم تا تعمیرگاه موتورسیکلت‌م را باز کنم. شاید این جابه‌جایی به خاطر این بود که من واقعاً برای کار دفتری ساخته نشده بودم، اما آنچه بدون شک می‌توانم بگویم این است که در این اتفاق هیچ‌چیز غیرمعمولی برایم رخ نداده است. من قصه زندگی خودم را برایتان می‌گویم، نه به این خاطر که فکر می‌کنم زندگی خارق‌العاده‌ای داشته‌ام. برعکس، دلیل بازگرددنش این است که گمان می‌کنم زندگی‌ای کاملاً عادی دارم. می‌خواهم انصاف را نسبت به بینش‌هایی که بسیاری از مردم دارند، و درعین حال اعتبار عمومی اندکی دارند، رعایت کنم. هنگام انجام کارهای دستی، همیشه احساس می‌کردم این کارها، در مقایسه با مشاغلی که «کارهای دانشی» نام گرفته‌اند، واجد معنای عمیق‌تری از عاملیت و کارایی‌اند؛

۱. ساسات در وسایل نقلیه به دکمه دریچه هوای کاربراتور می‌گویند. با بستن این دریچه، جلوی ورود هوا به کاربراتور گرفته شده و در نتیجه گازی که وارد موتور می‌شود از لحاظ میزان بنزین وارد شده به موتور قوی‌تر شده و موتور بهتر روشن می‌شود.

۲. compensation: هم به معنای پاداش و مزایاست و هم به معنای غرامت و جبران خسارت. برای توضیح بیشتر رک: پاورقی شماره ۱، صفحه ۵۹.

این کتاب حاصل تلاشی است که برای فهمیدن این نکته کرده‌ام. شاید تعجب برانگیز باشد که کارهای دستی را اغلب کارهایی یافتیم که درگیری فکری بیشتری ایجاد می‌کنند. این کتاب تلاشی است برای فهم چرایی چنین چیزی.

بیشتر مثال‌های من از تعمیرات مکانیکی و یا خدمات ساخت و سازند. من مدتی به عنوان برق‌کار مشغول کار بودم و اکنون مکانیک هستم؛ این‌ها کارهایی است که بلدم. اما معتقدم بحث‌هایی که مطرح می‌کنم می‌توانند برای سایر شغل‌ها هم روشن‌گر باشند. بیشتر شخصیت‌های این کتاب مرد هستند، اما مطمئنم زن‌ها هم به اندازه مردها می‌توانند جذبه کارهای دستی را حس کنند و این مباحث قطعاً برای آن‌ها هم مفید خواهد بود.

اجازه دهید چند کلامی هم درباره چیزهایی که مسئله این کتاب نیست صحبت کنم. من، درعین حال که از رضایت واقعی ناشی از انجام کارهای دستی سخن می‌گویم، از نوعی عرفان که با صنعتگری^۱ در ارتباط است اجتناب می‌کنم. نمی‌خواهم درباره سازندگان شمشیرهای سامورایی ژاپنی یا چیزهایی از این قبیل صحبت کنم؛ ترجیح می‌دهم از واژه «پیشه»^۲ به جای «صناعت»^۳ استفاده کنم و از این طریق بر ماهیت معمولی و غیرعرفانی مسئله خودم تأکید کنم (هرچند این تمایز را دقیق نمی‌بینم)^۴. در مقایسه با یک استادکار صنعتگر واقعی، مهارت‌های من بسیار پیش‌پا افتاده‌اند، پس اظهارنظر درباره حس و حال معنوی و متعالی استادکاران، مثل حس و حالی که معروف است پس از جا انداختن دو قطعه چوبی به نجار دست می‌دهد، ابداً در صلاحیت من نیست. به عنوان یک فرمول دم‌دستی می‌توانیم بگوییم که «صناعتگری»، در مقام مرجعی عالی، شاخص‌ها را معین می‌کند، اما در اقتصاد بازار انبوه، مانند آنچه ما با آن سروکار داریم، این «پیشه‌وران» اند که زندگی اقتصادی پایدار را ممکن می‌سازند؛ این زندگی برای اغلب ما هم دست‌یافتنی است و

1. craftsmanship

2. trade

3. craft

۴. مرز تمایز بین این دو کلمه بسیار باریک است. معنای trade با کلماتی مثل تجارت، بازرگانی، داد و ستد، پیشه، شغل، حرفه، مبادله کالا، سوداگری، کسب، کاسبی و آمدورفت بیان می‌شود. کلمه craft هم به معنای مهارت، پیشه‌وری، هنر، صنعت، پیشه، نیزنگ، حيله است. مشخص است که trade بیشتر به نوعی مهارت همراه با حضور اجتماعی متمایل است و craft بیشتر به نوعی مهارت همراه با گوشه‌گیری. آنچه کرافورد در این کتاب روی آن بحث می‌کند ترویج مهارت از نوع اول است.

هم بسیاری از نیازهای مرتبط با صنعتگری را برآورد می‌کند. همچنین، تصور غالبی که ما از استادکار صنعتگر داریم کسی است که همیشه در کنج دنج کارگاه خود مشغول به کار است. درحالی‌که پیشه‌وران مجبورند برای رفع احتیاجات مردم گاهی سینه‌خیز به زیر خانه‌هایشان بروند و گاهی از تیر چراغ‌برق بالا بروند. بنابراین در این کتاب می‌خواهم از تصاویر تصنعی‌ای که گاهی روشنفکران از کار دستی ارائه می‌دهند اجتناب کنم. برخی‌ها هم نگاه حسرت‌آمیزی دارند به یک زندگی «ساده‌تر» که معتقدند به نوعی اصیل‌تر است یا به خاطر حس‌وحال «کارگری» اش ارزش مردمی‌تری دارد. من به این افکار و اعتقادات هم علاقه چندانی ندارم. خلاصه بگویم، می‌خواهم از پیشه‌وری به منزله کاری که ارزش انتخاب شدن دارد اعاده حیثیت کنم. من این کار را با بازگوکردن تجربیات شخصی خودم انجام می‌دهم، تجربیاتی که با هیچ‌کدام از آرمان‌های فرهنگی نگران‌کننده این روزها تطابق ندارند. اکثر کسانی که با آن‌ها، به عنوان برق‌کار یا مکانیک، کار کرده‌ام هیچ تناسبی با تصویری که از «یقه‌آبی‌ها» در جامعه ارائه می‌شود نداشتند. فقط تعداد بسیار کمی از آن‌ها آدم‌های غیرمعمولی بودند. آن غیرمعمولی‌ها هم اکثراً پناه‌جویانی بودند که از یک زندگی سخت و محدودتر فرار می‌کردند. عده کمی هم کسانی بودند که مثل من، بنا بر شرایطی که به ایشان تحمیل شده بود، کاری را رها کرده و کار دیگری را انتخاب کرده بودند.

در این کتاب مجموعه‌ای از استدلال‌های تودرتو آمده در دفاع از «کاری که معنا دارد است و این معناداری اش ناشی از آن است که به نحو اصیلی مفید است. همچنین این کتاب کاوشی است در باب آنچه می‌توانیم به آن اخلاق تعمیر و نگهداری بگوییم. و امیدوارم این سخن به گوش کسانی برسد که اگرچه بعید است به طور حرفه‌ای به پیشه‌وری روی آورند، اما در پی سنجی از خوداتکایی هستند، سنجی که مستلزم تعامل تنگاتنگ با ملموسات اطرافمان است. اشیای اطراف ما امروزه به نظرمان آزاردهنده‌اند و می‌خواهیم از آن‌ها پرهیز کنیم. شاید به همین دلیل باشد که برخی از مدل‌های اخیر مرسدس بنز میلۀ عمق سنج روغن^۱ ندارند. اما اگر درگیر شدن با وسایلمان را کنار بگذاریم به چه ثمراتی خواهیم رسید؟

۱. در ایران به آن گیج روغن می‌گوییم. ارتفاع سطح روغن موتور باید به طور مرتب هر هفته یک بار بررسی گردد. برای این بررسی باید گیج را از جای خود خارج نموده و آن را به حالت افقی نگه دارید. سطح روغن باید بین علائم L (LOW) و F (FULL) بر روی گیج باشد.

این سؤال اساسی دربارهٔ فرهنگِ مصرفِ ما را به سمت سؤال‌های اساسی‌تر درمورد کار هدایت می‌کند. هرچه ما کمتر در چگونگی کار وسایلمان فضولی کنیم، آن‌ها پیچیده‌تر می‌شوند. چگونه پیچیدگی‌های روزافزون اتومبیل‌ها و موتورسیکلت‌ها باعث تغییر شغل سرویس‌کارهای آن‌ها شده است؟ ما اغلب چیزهایی دربارهٔ ارتقای سطح مهارت نیروی کار برای همگام شدن با تغییرات تکنولوژیک می‌شنویم. اما اجازه دهید مسئله‌ای مرتبط‌تر را مطرح کنم: یک مکانیک باتجربهٔ قرن بیستمی چه نوع شخصیتی باید داشته باشد تا بتواند با سیستم‌های مزخرف الکترونیکی که روی ماشین کپه می‌شوند کنار بیاید؟

آنچه در این کتاب خواهید دید تلاشی است برای ترسیم نقاط مشترک قلمرو مفاهیمی چون «کارِ معنادار» و «اتکا به خود». هر دو این مفاهیم به «تکاپویی برای عاملیت فردی» گره خورده‌اند که من آن را مفهوم مرکزی زندگی مدرن می‌دانم. وقتی ما زندگی خود را از دریچهٔ این تکاپو ببینیم، بر روی تجربیات خاصی تمرکز بیشتری می‌کنیم. چه کارگر باشیم و چه مصرف‌کننده، در هر دو حال احساس می‌کنیم که در تونلی به پیش می‌رویم که توسط نیروهای پنهانی، عجیب و بسیار قدرتمند طراحی شده است. ما نگرانیم که هر روز احمق‌تر شویم، و کم‌کم می‌پرسیم که شاید به دست آوردن درک درستی از جهان، از لحاظ عقلانی، وابسته باشد به یافتن راه‌وچاه آن در معنایی فعال و عینی.

برخی از مردم با آموختن چگونگی کشت سبزیجات در حیاط خانهٔ خود به این مسئله واکنش نشان می‌دهند. حتی گزارش‌هایی وجود دارد از افرادی در نیویورک که روی پشت بام‌های آپارتمان خود جوجه پرورش می‌دهند. این نسل از کشاورزان و دامداران نوپدید می‌گویند که رضایت عمیقی از بازیابی ارتباط مستقیم با غذایی که می‌خورند احساس می‌کنند. برخی دیگر این حس را با بافتنی‌ها تجربه می‌کنند، و به پوشیدن لباس‌هایی که خودشان بافته‌اند افتخار می‌کنند. اقتصادِ خانگیِ مادر بزرگ‌هایمان ناگهان شیک و مد روز شده است. اکنون این سؤال مطرح است که چرا باید این‌گونه باشد.

آیا سرمای روزهای سخت اقتصادی را حس کرده‌ایم و با این کارها می‌خواهیم صرفه‌جویی کنیم؟ نکتهٔ جالب اینجاست که صرفه‌جویی هم نیازمند درجاتی از «اتکا به خود» است، زیرا مستلزم توانایی در مراقبت از چیزی است که از آن خودمان است. اما به نظر می‌رسد